

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث در مجهول المالک شد و عرض کردیم طبق مجموعه شواهد از روایات و مجموعه روایات حالا توش روایات صحیح دارد، ضعیف دارد، و مجموعه فتاوی اصحاب که از زمان شیخ طوسی مطرح است، و ایشان به نحو ارسال مسلم گرفته، عمل مشهور، فتوی مشهور هم بر این است، شواهد کافی است بر اینکه مسئله صدقه داده بشود.

حالا همین طور که ایشان اشاره فرمودند، اگر آن مجموعه شواهد قبول نشد و ما بنا گذاشتیم به مجموعه روایات که کاملاً مختلف است مراجعه کنیم، مثلاً بگوییم توی یکی خمس است، توی یکی صدقه دادن قلیلاً است، توی یکی تملک است، توی یکی یک مقدمه‌ای دارد، اسئل البالیه، در یکی دارد که مال من است. اگر از این مجموعه بگوییم ما می‌خواهیم از این مجموعه در بیاوریم که توش بعضی‌هایش هم صدقه نیست، قاعداً طبق قاعده باید حکم ولایی در بیاوریم.

به نظرم مرحوم شیخ هم نظرش همین بود که رجوع به حاکم بشود. رجوع به حاکم بشود آن وقت چون یک حکم واحد نیست، قاعداً رجوع به حاکم از باب تنفیذ نیست. می‌ماند از باب ولی غائب. لکن چون انحاء مختلف آمده، حتی تملیک آمده، تخمیس آمده، حکم ولایی مختلف، دیگر طبق قاعده می‌شود قانون. رجوع به حاکم به عنوان قانون. دیگر حاکم هر راهی که مصلحت و صلاح بداند انجام می‌دهد.

پس اینکه حاکم را چه جوری حساب بکنیم، این مبانی‌اش را عرض کردیم.

س: استاد چرا ولی غائب ۰۲:۰۳

ج: چون در بعضی می‌گوید تملیک بکن. در بعضی می‌گوید خمس بده، در بعضی می‌گوید مال من است. ولی غائب باشد باید مراعات حال مالک را بکند.

تنفیذ که چون حکم اولی نداشت. مراعات حال غائب هم نشود، چون احکام متفاوت است. طبیعتاً رجوع به حاکم به عنوان قانون

است. لذا حاکم می‌تواند مجهول المالک را بگیرد حتی صرف مثلاً شهریه کارمندا بکند. من باب مثال

س: منطقة الفراق است یعنی اینجا

ج: بله، منطقه ای است که حاکم می تواند چیز بکند.

ما این را قشنگ توضیح هاش را دادیم که سه مرحله برای حاکم معیارهایش هم انشاء الله روشن شد.

کما اینکه دیروز آخر بحث اشاره کردیم که اگر معلوم المالک باشد، و لکن امکان وصول نباشد انصافا باید به حاکم برگشت و به عنوان

ولی غائب نه به عنوان تنفیذ؛ چون خود من حکمی ندارم.

با این بیان دیروز یک مطلب دیگر هم که ما چون اوایل بحث ده روز پیش مطرح کردیم، عرض کردیم موارد نقص و موارد کمبود را یعنی

موارد مشکل را یکی یکی مطرح کردیم و متعرض شدیم. و عرض کردیم اگر بخواهیم حکم قانونی بکنیم باید حسب قاعده به مقدار نقص

حساب بکنیم. مثلا نقص، نقص ادراکی است، انواع نقص ادراکی، نقص، نقص قدرت است، نقص رضاست، رضایت ندارم. انصافش

اگر بخواهیم حساب بکنیم باید اینها را یکی یکی حساب بکنیم. مثلا در نقص ادراکی اگر به عنوان مجهول المالک باشد، چون صورتی از

او در ذهن ما نیست، که اصلا چه کسی است، اسمش چیست، می دانیم فقط مالک هست، ممکن است حتی حسب قاعده برگردانیم با

مجموعه شواهد حسب قاعده به این معنا، قاعده مستفاد از نصوص شریعت، برگردانیم به مسئله تصدق. یا بعد از روایت، اما آن که معلوم

است از جمیع جهات، جایش را نمی دانیم، انصافا مشکل است. یعنی ما می خواهیم قاعده ای صحبت بکنیم. چون ما وقتی تصور می کنیم

مالک این فلان آقا است، حتی فرض کنید مالکش برادر ما، نمی گوئیم فلان آقا. لکن گرفتن جایی است که امکان وصول به ایشان نیست.

لا يمكن الوصول اليه، ایصال مال به ایشان نیست. دیگر از این که واضح، مال پسر، حالا مال پسر چون ولی است ممکن است بگوید

انت و مالک لایه، مال برادرم است، دقت می فرمایید؟ مال پدرم است، مثلا جایی گذاشتند، و پدرم وضعش معلوم نیست، کجا هست،

امکان ندارد. انصاف قضیه اگر بخواهیم روی قواعد به اصطلاح متعارفه فکر بکنیم، چون نسبت این ملک با مالک کاملا مشخص است،

نقص ما ولو نقص ادراکی نیست، لکن به هر حال به خاطر این جهتی که امکان وصول ندارد، یک نوع نقص عجز است، قدرت است.

بگوئیم در اینجا دلیلی بر رجوع به تصدق نداریم.

س: نگه دارد مال را

ج: دلیلی بر حفظ هم نداریم خب

س: مالکش هست، مالکش معلوم است

ج: باشد. حفظ کردنش معلوم نیست.

س: رابطه ملکیت خب مشخص است. برای چه ما بدهیم به حاکم خرج دیگری بشود

ج: نه حاکم نمی تواند خرج دیگری بکند، ولی غائب است. این معلوم نیست ولی اش باشد، مادام می شناسد مالک را معلوم نیست

ولی اش باشد. این ولایت او مادام مالک را می شناسد چون هر نحوه تصرفی یا باید چون آن را در نظر می گیرد دیگر، می گوید پدرم یا اجازه

شرعی می خواهد، یا اجازه شخصی می خواهد. قاعدتا یعنی طبیعتش این است. به مالک

صورت سوم که باز از موارد نقص ادراکی است، نسیان است. می داند مالک معین داشته، کاملاً، حالا فراموشی گرفته، هر چه فکر می کند

یادش نمی آید. می گوید یقین دارم، مالکش را می شناختم، با من رفیق بود، سالها رفیق بود، این را اینجا گذاشت رفت، حالا اسمش یادش

نیست. اگر اسمش را پیدا بکند ممکن است به او برساند، امکان ایصال هم دارد. فقط اسمش در ذهنش نیست. این مورد دیگر.

ظاهراً حکمش حکم مجهول المالک است. چون مهم در این این نیست که بداند یک عنوان اجمالی در ذهنش هست که یک مالکی

داشته، الان من او را یادم نمی آید، ظاهرش این طور است دیگر. این که الان مالک در ذهنش نمی آید، همین مقدار کافی است که مجهول

المالک بشود. همین که الان نمی تواند مالک را تصور بکند، ولو عاملش عبارت از نسیان باشد، ظاهراً فکر می کنم حکم مجهول المالک به

آن بدهیم.

مورد بعدی جایی است که نقص به خاطر نقص اراده است. یعنی فرض کنید یک کسی آمده من را وادار کرده پول یک آقای را بگیرم و

اجبار هم کرده که باید به او ندهی. آیا در اینجا که باید به او ندهیم، چه کار بکنم؟ صدقه بدهیم مثل مجهول المالک، اجباراً، و الا به او

برمی گردانم. ظاهراً در اینجا حکم مجهول المالک پیدا نمی کند. دلیلی برای اینکه مجهول المالک باشد پیدا نمی کند. یا نگه دارد، یا ظاهراً

برساند به حاکم به عنوان ولی غائب. حاکم هم دستش باز نیست که هر کار بخواهد بکند. چون شخص معین است، می گوید من نمی توانم

برسانم. بلکه بعید نیست به دست کس دیگر، به قول آقایان وصایت، مثلاً بگویند به دست کسی بگویند مال فلانی است به هر نحوی می توانی

به او برسان. من را وادار کردند این پول را بگیرم، تو این پول را به او برسان.

ظاهرا این طور است. هیچ نحوی از انحاء یعنی این نحوهای عجزهایی که پیدا می شود، مثل اکراه، مثل اجبار، چون ما صورت نسیان و صورت جهل و صورت به اصطلاح عدم ایصال و عجز و اینها را متعرض شدیم، ظاهرا در اینجا احترام مالیت و مالکیت، به جای خودش محفوظ است. و حق ندارد در آن صدقه بدهد یا مالک به عنوان ایشان تنفیذا لایشان صدقه بدهد.

این مجموعه صوری که بود. و فکر می کنم طبق این مجموعه ای که عرض کردیم بقیه مسائلی که هست، این بله. آن صورتی است که مطرح شده است.

مطلب دیگری را مرحوم شیخ طوسی مرحوم شیخ انصاری در اینجا مطرح فرموده چون کلمه صدقه هست، به عنوان اینکه مستحق این صدقه خصوص فقیر است. بله، از صاحب جواهر نقل شده به اغنیاء هم می شود داد. این صدقه با آن صدقه مصطلح فرق می کند.

من دیروز یا پریروز توضیح عرض کردم در مجموعه روایت صدقه به چند معنا استعمال شده است. یکی به معنای کل خیر، کل معروف صدقه و روایت دارد. همین که مثلا سنگی را از راه بر می داری صدقه است. اینها انواع صدقات است. این بر به والدین، بر به صله رحم اینها جزو صدقات است. این که اینجا مراد نیست. این که ما بگیریم مثلا با این پولی که مجهول المالک است صله رحم بکنیم یا بر به والدین بکنیم، برایشان غذا بخریم ببریم، این که مراد نیست.

معنای دوم صدقه همان است که اصطلاح قرآنی است. و این نکته فنی اش واضح است. وقتی روایت گفت يتصدق وآیه آمد (انما الصدقات للفقرا والمساکین)، این دو تا به عنوان شارح است. یعنی آیه مبارکه شارح موارد صدقه است. و آن مورد صدقه عبارت از مسئله این هشت تا موردیکه در آیه مبارکه آمده که یکی هم عاملین علیها است. به اصطلاح مأمورین مالیاتی. یکی هم مأمورین مالیاتی است که می شود به آنها داد. یا حتی غارمین، کسی که مقروض است، برای ادای قرض او، ولو زندگی اش اداره می شود، دارد درآمد اندازه زندگی، اما قرض هم دارد. این هم یکی از عجایب است. ظاهرا ما الان تا آنجایی که من خبر دارم و العلم عند الله در هیچ قانون بشری نداریم که ردیف بودجه قرار بدهند برای غارمین. جزو بودجه مملکتی توش باشد که کسانی که مقروض هستند قرضشان ادا بشود، غیر از اسلام. غیر از دین مقدس اسلام ظاهرا تا جایی که من می دانم، به نظرم این معاصر ما، این سنی که کمی متعصب هست در کتاب زکاتش هم نوشته. به نظرم آنجا هم دارد که در هیچ قانون مدنی فعلا این طور است. هیچ قانونی نیامده که در ردیف بودجه یکی از موارد بودجه پول دادن به کسانی که بدهکارند، مقروضند، قرض اینها را ادا بکند. و خیلی لطیف هم هست. انصافا چیز عجیبی است.

غیر از شریعت مقدسه فعلا جایی در ذهن من نیست.

.....
علی ای حال کیف ما کان یک احتمال دیگر در روایات تصدق یا همین اینجا که خبر روایت صریح آنجوری که اطلاق باشد نداشتیم. عبارت شیخ تصدق یعنی همان هشت موردی که در قرآن کریم بیان شده است. احتمالش خوب است. اما ظواهر صدقه یک معنای سومی را دارد. و آن دادن به فقرا است. ظاهرش این طور است. و لذا در باب زکات فطره یا فتوا یا احتیاط وجوبی به این هست که به خصوص همین دو مورد داده بشود. حتی زکات فطره. زکات فطره به عاملین علیها، به غارمین، سهم سبیل الله، ابن السبیل داده نشود. به همین دو سهم داده بشود که فقرا و مساکین است.

و انصافش الان یک به اصطلاح ارتکاز عرفی شده به حیثی که تا بگویند صدقه به ذهن انسان می آید به فقیر. اگر بخواهد بگوید مثلاً صدقه را بدهید به کسانی که مأمور مالیاتی هستند ولو میلیارد هم هستند، پول هم زیاد دارد، مأمور مالیاتی است، پول زیاد دارد اما کارش مأمور مالیاتی است، حق دارد از زکات بگیرد، انصافاً یک مقدار تعجب آور است. یعنی به ارتکاز ما خیلی مساعد نمی آید.

این مطلبی که ایشان فرمودند بله، می شود گفت که کلام صاحب جواهر اگر من چون مراجعه نکردم، اگر نسبتش درست باشد، انصافاً مشکل است.

و نکته فنی، البته آقای خویی نوشتند للفقرا و الاغنیاء، حالا من نمی دانم جواهر چه نوشته؟ نکته فنی بحث فقرا و اغنیاء نیست. نکته فنی همین است که عرض کردم. بین این عبارتی که تصدق و بین آیه مبارکه انما الصدقات، جمع بکند به نحو حکومت. می گوید صدقه بده صدقه هم هشت مورد است در آیه مبارکه آمده است.

ظاهراً جای جمع نباشد. یک انعقاد ظهور عرفی شده صدقه یعنی دادن به فقرا.

بعد مرحوم آقای خویی نوشتند و بهذا المنای جوز صاحب جواهر اعطاء مال الامام علیه السلام للفقراء و الاغنیاء، می شود سهم امام (ع) را به فقرا و اغنیاء، البته من شاید دو سه بار عبارت جواهر را حالا تازگی نه امروز که بحث بود، سابقاً بیش از یک بار عبارت ایشان را در مصرف سهم امام (ع) در جواهر دیدم. هم خیلی مغلق است حسب قاعده ایشان این معنا را حالا فعلاً یاد نمی آید؛ چون خیلی تردید و اینها دارد. آنچه که فقط در ذهنم هست، غیر از اینکه اشاره به اقوال و اینها می کند، روایتی هم ذکر نمی کند. در تمام بحثش. مرحوم آقای خویی هم در بحث کتاب خمسی که از ایشان چاپ شده، در همین بحث، در شرح عروه، حدود یک صفحه و خرده ای نوشتند، این که چاپ شده، آنجا هم ایشان روایتی را نمی آورند، حسب القاعدة، مثل همین جا. اینجا هم، بله، بدعوی ان الامام و ان کان معلوماً الا انه یتعذر ایصال ماله الیه للعوارض الخارجیه فقد عرف ان حکمه حکم مجهول المالک؛ پس سهم امام (ع) را به فقرا و اغنیاء می شود داد.

و فيه اولاً ان المتبادر من مفهوم الصدقة و الاطلاق الامر بها انه لا يجوز اعطائها للاغنيا كما ذهب اليه المصنف، و ثانياً ان قوله تعالى انما الصدقات قد بين مصرف الصدقات و لم يجعل لغنى من ذلك؛ اين خیلی تعجب است از آقای خوبی اينجور فرمودند. شايد در آن زمان مقرر اشتباه کرده است. بحث جعل غنى نیست. بحث اينکه عاملين عليها اطلاق دارد شامل غنى هم می شود.

فيكون خارجاً عن حدود اخبار التصديق، خیلی علمی نوشته نشده اين یکی دو سطر. بله، بعد جواب دادند از آن مسئله سهم امام (ع). ثم ان وجوب التصديق بمجهول المالک انما هو مع عدم التمكن من تحصيل رضی المالک بصرف ماله في مورد خاص و الا فلا تصل نوبته الى التصديق به و عليه فلا وجه لقياس مال الامام بمجهول المالک لانا نقطع برضا الامام عليه السلام باعطاء ماله لاهل العلم و الجهات التي توجب ترويج الدين؛ خب اين همان کاری بوده که صاحب جواهر کرده است.

من چند بار عرض کردم شواهد ما اين جور نشان می دهد اين نحوه صرف امامی که الان ما داریم به اين شکل موجود برای حفظ حوزه ها، ظاهراً از زمان صاحب جواهر است. حالا اگر قبلش هم بوده به اين وضوح و به اين روشنی نبوده است. البته اوضح حالا و روشن تر از زمان شيخ انصاری است. از زمان مرحوم شيخ ديگر كاملاً اين مطلب واضح بوده است. و در همین كتاب المعاصر الاثار مال اعتماد السلطنة در آن بخشی که مربوط به علماست، بخش ده آن، دومی ظاهراً، اولی یا دومی اسم شيخ انصاری است. خیلی تجليل می کند ایشان از شيخ انصاری و می گوید که در سال دويست هزار تومان برای ایشان وجوهات می آید. از وجوهات مختلف، خب اين مبلغ سنگینی است در آن زمان خیلی مبلغ سنگین است، دويست هزار تومان دويست ميلیارد فعلى است تقريباً و مبلغ سنگینی است. و نوشته که شيخ با کمال فقر زندگی می کند و تمام را به مصرف می رساند.

به هر حال از زمان صاحب جواهر شروع شده است. اين مبلغ را که صاحب معاصر و الاثار درست باشد، البته ما داریم از اين بيشتر هم مرحوم حجة الاسلام شفتی معروف است که ایشان حتی اموال زیادی از هند برای ایشان می آمده که حتی می ترسیده که شاه بر او مثلاً حسد ببرد الى آخر حرفها.

على ای حال اما مرحوم شفتی با کمال زهد زندگی نمی کرده، حالا وارد آن بحث نشویم. اما مرحوم شيخ قدس الله سره با کمال زهد، خب زهد ایشان واقعا ضرب المثل بود.

.....
التي توجب ترويح الدين، و مع ذلك لا يمكن، البته ایشان نقطع به رضا الامام، ایشان اشکالشان من نفهمیدم به صاحب جواهر، صاحب جواهر می گوید می شود به اغنیاء داد. خب ایشان می گوید نقطع به رضا الامام، حالا فرض کنید همین قطع به رضی الامام، قطع پیدا می کنیم که امام (ع) راضی است که این مال را ما بدهیم به جهاتی که موجب تقویت دین بشود، حالا طرف پول داشته باشد خب.

س: ۱۱: ۱۷

ج: ظاهرش بدهکار باشد غارمین باشد، عاملین علیها باشد، مولفة قلوبهم باشد. مولفة قلوبهم ولو پول داشته باشد به او بدهد برای اینکه این را بکشد به دامن اسلام.

علی ای حال این مطلبی است که مرحوم استاد از صاحب جواهر نقل کردند و مناقشه کردند. من نشد خودم مراجعه به جواهر کنم. مناقشاتش البته اجمالا مبحث ایشان درست است. حق هم با شیخ انصاری و ایشان است. لکن از نظر علمی و فنی ممکن است جمع کردن، چیز بدیهی البطلان نیست غرض. ممکن است جمع بکند بین عنوان تصدق و انما الصدقات للفقرا، جمع کردنش مشکل ندارد. این که ایشان می گوید عنوان انما الصدقات توش غنی ندارد. توی اول و دوم غنی ندارد، بقیه شامل غنی می شود خب. درست است فقرا و مساکین غنی ندارد. اما بقیه اش شامل اغنیاء می شود و شاید هم مراد جواهر چون من عبارت ایشان را ندیدم نمی توانم الان حکم بکنم. علی ای حال این نحوه اشکالی که ایشان فرمودند وارد نیست.

و اما مسئله سهم امام (ع) و اینکه این به عنوان مجهول المالک باشد، البته خب، من معتقدم اصلا طرح این نحوه بحث که امام (ع) واجب الطاعة و خليفة الله في الارض و آن مقامات بگوئیم مجهول المالک است. اصلا خود عنوان، عنوان لطیفی نیست. ما هم خجالت می کشیم بحث را به این عنوان مطرح بکنیم.

اصل این بحث ظاهرا باید این طوری باشد ظاهرا و العلم عندالله. این تصور که این سهم امام (ع) یا خمس به طور کلی، چون مطلعید که اصولا راجع به خمس به طور کلی تقریبا حالا با قطع نظر از خصوصیات، اولاً حالا قبل از اینکه وارد شویم، این اختلاف در کیفیت مصرف خمس، از همان فقه قدیم ما است؛ یعنی اقوال متعدد در نهاییه شیخ طوسی هم آمده است. این چیز جدیدی نیست. چون مخصوصا عده ای در دریا می ریختند، عده ای نمی دانم در خاک دفن می کردند. عده ای مطلقا به فقرا می دادند. و از روایات خود ائمه ما عرض کردیم در این جهت عده ای از روایات هست که توی عده ای از اینها شش سهم شده به طبق همان که در قرآن است. لکن اسانید صحیحی ندارد.

و در یک روایت که مرسله است، لکن مرسلش ابن فضال پدر است که خب خیلی یعنی از کتب ابن فضال پدر است که بسیار مرد فوق العاده‌ای است. ظاهرش این است که از امام صادق (ع) هم هست. ظاهرش این است که خمس را کلا بدهند به سادات. فلا یخرج عنهم الا غیرهم؛ در آقایان اخباری‌ها هم قائل داریم. بعضی از اصولیین هم شاید قائل داشته باشیم.

یک وجه هست که اصلا خمس کلا حتی در زمان امام (ع) فضلا از زمان غیبت، کلا داده بشود به سادات و این تقسیم بین سهم سادات و سهم امام (ع) کلا درست نیست.

خب یک رأی هم مقابلش در این طرف درست شده است که کلا سهم امام (ع) و سهم سادات نداریم. یک طرف این طرف هم دارد. عرض کردیم یک روزی هم شاید در سابق خواندیم نمی دانم در کدام یکی از این بحثها بود. در این جلد دو بیع مرحوم آقای خمینی هم آمده، ایشان در آخرش که ولایت فقیه دارند، یک بحثی را راجع به خمس قرار دادند و در آنجا یک روایتی دارد که و اما وجه الاماره، امارت یعنی مال رهبری و ریاست مثلا، فقله تعالی فاعلموا انما غنتم، ایشان می گوید از این روایت در می آید که وجه الاماره و این برای امامت کلا خمس وجه امیر است، وجه حاکم است. حالا می خواهد سید باشد سید نباشد، و ما مسئله سهم سادات نداریم.

بله، حاکم به سادات بدهد، مصرف هست سهم سادات، از سادات مصرف هستند معذرت می خواهم. اما اینکه اینها مستحق نصف باشند، همان ترتیبی که در بعضی روایات آمده یا کلا این را قبول نکردند. البته این روایت را ما عرض کردیم این روایت اصلا معلوم نیست روایت باشد. در کتاب محکم و متشابه آمده است. آن اصلا معلوم نیست روایت هم باشد. در جای دیگر هم آمده که بعدها به اسم سعد بن عبدالله چاپ شده است. روایت بودنش مشخص نیست و کسی که عبارت قبل و بعدش را ببیند مراد از آن وجه الاماره، امام معصوم است نه فقیه. شامل حاکم نمی شود.

به هر حال آن اصلا روایت بودنش مشخص نیست که قابل اعتماد باشد و منحصر در همان هم هست. بله یک روایت دیگر داریم در همین کتاب در باب انفال. القائم بامور المسلمین. خیال کردند که این در باب خمس است. ما در باب خمس القائم بامور المسلمین نداریم. در باب انفال است و در کتاب سعد همان عبارت آمده، القیم بامور المسلمین. و این با شواهدی که قبلش هست، حدود چند سطر قبلش و بعدش مراد برای اثبات امامت امام معصوم (ع) است. ربطی اصلا به فقیه ندارد. مضافا در باب خمس هم نیست. مضافا اینکه اصلا سند ندارد. آن کتاب عادی است اصلا وضعش روشن نیست.

به هر حال وارد بحث اینجا نشویم. این اقوال مختلف و کیفیت های مختلفی بوده است. مثلاً همین القیم یا القائم بامور المسلمین، یا وجه الاماره، این نه در کتاب آقای خویی مثلاً آمده و نه در کتاب جواهر آمده است. این بعد پیدا شده این فکر.

علی ای حال ما در مسئله بعضی از روایات داریم. در کیفیت تقسیم خمس، و در زمان غیبت با غیبت امام (ع) هم اقوال از همان اول مختلف بوده است. این مقدمه اول کار. یک قول بوده که اصلاً اصولاً اینها ملک شخصی امام (ع) است. اینکه مرحوم صاحب جواهر قائل به تصدق است، مبتنی است بر اینکه ملک شخصی امام (ع) است. یعنی این وجوهات، حالا ایشان نوشته سهم امام (ع)، آن که قائل است که کل خمس. این ملک شخصی امام (ع) است. امام (ع) هم که لایمکن الوصول الیه، تعذر الوصول الیه، پس حکم مجهول المالک پیدا می کند. در مجهول المالک هم که وظیفه تصدق است. لذا آحاد مومنین خودشان وجه وقتی پول را می دهند در سهم امام (ع) به هر کسی می دهند به عنوان صدقه از طرف بقیة الله (ع) بدهند.

عده ای هم گفتند این کار مثلاً مثل صاحب جواهر گفتند لازم است، عده ای هم گفتند احتیاط وجوبی، بعضی هم گفتند احتیاط استحبابی، بعضی هم خود استحباب الی آخره... حالا صحبت هایی که شده است.

پس کسانی که به قول ایشان مجهول المالک حسابش کردند، این مبنی بر این است که امام (ع) مالک شخصی باشد، و تعذر وصول به منزله به اصطلاح مجهول المالک شدن باشد.

ما در غیر امام (ع) قبول نکردیم فکیف به امام صلوات الله و سلامه علیه. اصولاً تصور این مطلب که امام معصوم (ع) باشد، حالا روی مصالح خاصی که احاطه به آن نداریم، غایب بشوند، خب خود امام (ع) از همه اولی هستند که این وظیفه را در باب خمس بیان بکنند. حالا چه در زمان امام صادق (ع) مثلاً که در آن روایت آمده، چه در زمان خود بقیة الله صلوات الله و سلامه علیه، این که معامله ما مجهول المالک بکنیم من اصلاً از تعبیرش خوشم نمی آید چه حالا به تصویرش.

ما عرض کردیم که این راه های که رفته شده انصافاً خوب نیست مضافاً به اینکه خب این را هم اینجا بگوییم حالا که اینجا گفتیم یک روایت خیلی معروف شده که امام هادی (ع) فرمودند به اینکه مثلاً خمس از منصب امامت است. این روایت را هم عده ای نقل می کنند. این هم حدیثی است صحیح است مال ابی علی ابن راشد، ابی علی بغدادی، حسن بن راشد، همین اخیراً هم به مناسبت های متعدد از ایشان نام بردیم از مرحوم حسن بن راشد قدس الله نفسه.

ایشان وکیل مطلق حضرت هادی (ع) بودند، در بغداد بودند. شیعه‌ها به ایشان مراجعه می‌کردند. وجوهات را برای ایشان می‌آوردند که ایشان به ناحیه مقدسه سامرا که تقیه فوق العاده شدید بود می‌رساندند. در یکی از سوالهایش دارد که نعطی بالمال، یک مالی را برای ما می‌آورند، فبقولون هذا کان لابی جعفر عندنا، این مال ابی جعفر (ع) است، مراد حضرت جواد (ع). این مال، مال ابی جعفر (ع) است عندنا، من چه کار بکنم با این مال؟ حضرت می‌فرماید ان کان به سبب شخص ایشان، میراث بین ورثه می‌شود. و ان کان بسبب الامام فهو لی. این به این حدیث؛ چون خیلی مشهور شده حالا دو تا کلمه هم روی این حدیث بگوییم. تفصیل سندش و دلالتش و متنش و اینهایش جای دیگر. به این تمسک کردند که سهم امام (ع) به عنوان منصب امامت است اصلا. این بحث صدقه مبنایش به این است که آن سهم امام (ع) ملک شخصی باشد و این به عنوان منصب امامت است. ان کان بسبب الامام فهو لی؛ که اگر منصب امامت مال من است که وجوهات...

من تعجب می‌کنم البته خب عده‌ای هم متنبه شدند اما غالبا این حدیث را آوردند. توی این حدیث اسمی از سهم امام (ع) و امام (ع) یک قاعده کلی می‌فرمایند. تطبیق نمی‌کنند که وجوهات خمس سهم امام (ع) آیا منصب امامت است یا شخصی؟ خیلی تعجب است اصلا چه جور بعضی. امام (ع) اولاً در این روایت دارد که نعطی بالمال فیقال هذا کان لابی جعفر؛ یعنی این مال، مال امام جواد (ع) است. بعد هم کان دارد. کان دارد، یعنی به این معنا که این مال برای امام جواد (ع) قرار داده شده است. اگر منصب امامت و سهم امام (ع) باشد خود به خود به امام هادی (ع) منتقل می‌شود. کان لابی جعفر معنا ندارد. لذا هم روایت را خوب

س: در آن زمان خب هر چیزی ۲۷:۰۸

ج: عرض کنم که حالا عنایت بفرمایید.

هذا کان لابی جعفر. ببینید دقت بکنید، اینها ملتفت نشدند این کان یعنی زمان ماضی را فرض کرده، و لابی جعفر ملکیت امام جواد (ع) است. اگر به حسب آیات کتاب باشد، مثلاً فاعلموا انما غنمتم، فان لله خمس، اگر آیه کتاب باشد، دیگر کان ندارد خب. این را آوردند به عنوان امام، امام آن زمان حضرت جواد (ع) بودند. به دست امام حضرت جواد (ع) نتوانسته ایشان برسانند. الان به دست امام هادی (ع) می‌رسانند. چه فرقی می‌کند حالا این دیگر اصلاً سوال ندارد.

لذا آن که بعدش هم این دو جور معنا ندارد. آن که خمس است دو جور معنا ندارد. ظاهر سوال این نیست. ظاهر سوال این است که یک مالی را اشخاص شیعه تملیک حضرت جواد (ع) کردند. این تملیک کان لفلان، لابی جعفر سلام الله علیه، این له به عنوان تملیک از

طرف شیعه بوده، و این تملیک نباید تملیک شرعی باشد، فاعلموا انما غنتمم باشد، چون آن که ماهیتش یکی است. کان بر نمی دارد که

اصلا

س: شاید وجوهاتی بوده دستشان مانده از قبل

ج: خب مانده باشد. سهم امام (ع) است. مثل اینکه فرض کنید یک مرجعی وجوهات را بردند فوت کرده، می دهند به مرجع بعدی.

چیزی ندارد که.

س: ۲۸:۳۹

ج: چرا، ابو علی چون ابو علی ابن رشاد نعطی بالمال، کان له، بینید کان له، یعنی یک تملیکی که حالا سائل هر چه بوده، حسن بن

راشد که از ما فقیه تر بوده، مسلماً، خیلی فوق العاده است حسن بن راشد، کم شخصیتش شناخته شده، آخرش هم قدر له بالشهاده، خلیفه بغداد با دو نفر دیگر در دجله غرقشان کردند این سه نفر را که از بزرگان شیعه هستند، رحمة الله علیه.

علی ای حال این که می گوید کان له این معلوم است خبر ماضی است. و طبیعتاً باید جایی فرض بشود که این تملیک شخصی است،

نه شرعی. لذا حضرت هادی (ع) می فرماید مثلاً یک کسی گفته آقا من گرفتار شدم، گفتم اگر حالم خوب شد، یا بچه ام از سفر آمد، این

فرض کنید مثلاً یک کیلو طلا لابی جعفر علیه السلام. می گوید حالا این را آوردند برای من، ابو جعفر (ع) فوت کردند، بعد از ارتحال ابو

جعفر (ع)، بعد از شهادت حضرت جواد (ع) این پول را آوردند برای من که حسن بن راشد باشد. من چه کار بکنم؟

خب امام هادی (ع) می فرمایند از این شخص سوال کن. وقتی گفتم برای حضرت جواد (ع) یعنی شخص ایشان، حضرت جواد (ع)

پسر حضرت رضا (ع) و خصوصیات ایشان. اگر به این عنوان قرار دادی میراث است. به بچه ها به همه باید تقسیم بشود. چون برای حضرت

جواد (ع) بوده و ملک حضرت است. وقتی ملک حضرت شد بعد از فوت حضرت میراث است. اما اگر گفت برای حضرت جواد (ع) به

عنوان امام، امام شیعه، من این را برای امام شیعه قرار دادم که زمان ما حضرت جواد (ع) است. اگر به عنوان امام قرار داده برای من، فقط

خصوص من.

روشن شد اصلاً؟ روایت معنایش کاملاً واضح است هیچ ربطی هم به سهم سادات و خمس و این حرفهایی که اینها می گویند کلاً

ندارد. روایت موردش تملیک شخصی به نام حضرت جواد (ع) است. و لذا هم گفت کان لابی جعفر (ع) عندنا، کان، یعنی این تملیک

حاصل شده، امام(ع) می خواهند بفرمایند این تملیک چون شخصی است، چون ما تملیک شرعی که دو قسم نداریم که. این تملیک شخصی است. امام(ع) می خواهند بفرمایند این تملیک شخصی اگر

س: خود تنویه ناظر به سهم امام(ع) و سادات می شود دیگر

ج: نه چه ربطی دارد؟

س: تنویه کرده مقام امامت یا شخص امام

ج: این پس باید برگردد به جعل شرعی. در روایت که نداریم که شخص امام یا مقام امامت.

این که کان لابی جعفر(ع) اگر دقت بشود، امام می خواهند سوال بکنند این تملیک برای ابوجعفر(ع) اگر برای شخص ایشان است، این میراث است، به همه ورثه می رسد. اگر گفته لابی جعفر(ع)، گفته این مال، مال ابی جعفر(ع) به عنوان امام زماننا، این برای حضرت جواد(ع) چون امام زمان، می خواهند به امام زمان بدهند، امام زمان ما حضرت جواد(ع) است به ایشان برسانیم. من برای امام زمان قرار دادم. اگر به عنوان امام است به سبب الامام است فهو لی. اگر عنوان امام، پس این باید یک چیزی باشد که قابلیت دارد دو جور. و آن تملیک شخصی است.

می گوید بروید آن آقا که نذر کرده، مثلاً نذر کرده این را نذر کرده، از آن آقا پرسید نذر کرده برای چه؟ برای حوزه علمیه؟ می گوید آقا یک روحانی در منطقه شان بوده، نذر کرده برای او، سوال می کنند به شخص این آقا که اسمش مثلاً آقای شیخ حسن پسر فلان، به شخص این آقا؟ اگر شخص این آقا باشد ورثه اش باید بدهید، تقسیم بشود بین ورثه. اگر نه گفته بود به عنوان حوزه علمیه و الان حوزه علمیه شهر ما دست این آقا است. دقت می کنید؟ اگر به عنوان حوزه علمیه است، به حوزه علمیه بعدی داده بشود. سوالش این است اصلاً. این ربطی به اینکه سهم امام(ع) آیا شخصی است یا منصب الامامه است، سبب الامامه است هیچ دلالتی ندارد.

به هر حال من وارد این بحث نشوم.

ما عرض کردیم به جای این بحثهایی که الان اینجوری مطرح است مجهول المالك و این حرفها. این بحث از زمان خود پیغمبر(ص) چون مسلم پیغمبر(ص) خمس می گرفتند، من عرض کردم سابقاً ما در عرب جاهلی قبل از اسلام یک مال عمومی بود که اصطلاحاً امروز به آن بودجه می گویند. درآمد عمومی بود و صرف اموری که عشیره، قبیله یا جامعه داشت در آن زمان به هر شکلی که بود، آن اسمش را

عشر می گفتند. که می رفتند از باغ ها می گرفتند، از تجار می گرفتند، یعنی از کسانی که اموال داشتند، یک دهم، چون سابقا عرض کردیم مالیات و حتی صدقات، متعارف در زندگی بشر بوده که یا از پنج انگشت یک انگشت، حتی به عنوان صدقه مثلا برونند برای معبد بدهند، برای ساحر بدهند، برای فرض کنید روحانی بدهند، یا از ده انگشت یک انگشت، یا خمس بود یا عشر بود دیگر. از پنج انگشت یکی

س: ۲۶:۳۳

ج: نه دو تا هستند اصلا. صدقات یک چیز است

س: نه از اول مالیات جدا بوده با خمس

ج: بله جدا بوده

پس آن را که به عنوان مالیات می گرفتند، عبارت از عشر بوده، این متعارف بود در میان عرب جاهلی، می فرستادند عشر را می گرفتند این را می گذاشتند بودجه عمومی. گرفتاری های جامعه، سختی هایی که پیش می آمد، کارهایی که باید بکنند. یک چیزی را هم در خصوص غنائم می گرفتند. جنگ، چون بیشتر مخصوصا اطراف مکه چون خشک بود، وادی غیر ذی زرع است، بیشتر زندگی آنها همین جنگ و آدم کشی بود. یک چیزی را به عنوان غنائم می گرفتند. در غنائم چون این حالت امروزی ما نبود، که مثلا ارتش و شهریه و اینها حرفها، درآمد آن افراد که می رفتند از همان جنگ تأمین می شد. غنائم را بین همان جنگنده ها یا رزمنده ها تقسیم می کردند. آن وقت یک نظامی پیدا شده بود، تدریجی که تقسیم بین رزمنده ها یک وقت دیگر هم شرح دادیم، به این ترتیب بود: یک قسمتی از این غنائم را برای حاکم قرار می دادند و خاندان حاکم. و هدفشان هم این بود که حاکم و خاندان حاکم به آن بودجه عمومی دست نزنند. خوب دقت کنید. همین که روایت ما هم دارد که امام (ع) مثلا یا پیغمبر (ص) فرمود ما از صدقات نمی گیریم. ان الله عوض عن الخمس، این عین همین هم در جاهلی بود. این عین همین مطلب در جاهلی وجود داشت. آن آمدند به اصطلاح شبیه آن که ما امروز می گوئیم بودجه ویژه رئیس جمهور، غیر از شهریه ای که برای رئیس جمهور قرار می دهند، برای کارهایی که دارد، نمی دانم پاسدارهایی که دور و برش هستند، هدایای که می خواهد بدهد، تعمیر ساختمان، و الی آخره... اصطلاحا می گویند بودجه ویژه رئیس جمهور ردیف بودجه خاص برای شخص رئیس جمهور نیست، برای منصب است. اینها می آمدند یک بودجه خاصی را برای حاکم از این غنائم قرار می دادند. غیر از آن عشری بود که می گرفتند. که در نتیجه حاکم و خاندان حاکم دست به عشر نزنند، به مالیات نزنند.

س: در جزیره العرب حاکم نداشتند، حاکم داشتند؟

ج: رئیس عشیره، امیرشان، رئیس عشیره که بود. آن را نگیرند یا شهرهایی که بود فرق نمی کند. می گرفتند.

و حالا نحوه گرفتن و کیفیت ثبت نام و آنهایش حالا کیفیت اجرایش باشد در بحث زکات متعرض شدیم.

این را که می گرفتند خوب دقت بکنید، آن وقت این را آمدند عرض کردم آنها به حاکم ربع می دادند از غنائم. که اصطلاح آن زمان مربع می گفتند. که بیست و پنج درصد بود. آن شعر را هم خواندیم، چند بار خواندم. یک شعری است که خطاب به امیر می کند، این که ایشان می گوید نمی دانم، خب شعرش هم هست، لک، لک یعنی به امیر خطاب می کند، که تو شیخ عشیره لک المربع منها، ضمیر منها به غنائم بر می گردد، تو پنج تا سهم مال حاکم بود از غنائم، در همین بیت هر پنج تا را آورده است. اول مربع بود که بیست و پنج درصد بود. و الصفايا، صفایا چیزهای گرانبهائی بود که قابل تقسیم نبود. یک اسب فوق العاده ای بود نمی توانستند این را تقسیم بکنند. مثلاً سه هزار جنگنده شرکت کردند، این اسب را نمی شد مثلاً، فرض کنید سهم هر کدام مثلاً می شد پنج هزار درهم، این اسب قیمتش بیست هزار درهم بود، اصلاً در تقسیم نمی آمد. این هم ما داریم، صفایا را ما داریم در انفال است. لله و للرسول. ما هم داریم آنها هم داشتند.

لک المربع منها و الصفايا و حکمک، سوم حکمک، حکمک یعنی اگر حاکم می گفت این مال من، دیگر توی غنیمت تقسیم نمی شد. و النشیطة، نشیطة در اینجا شبیه لقیطه است، همین لقطه ای که تا حالا می خواندیم. گمشده است، مراد از نشیطة گمشده است. چون گاهگاهی که می رفتند جنگ می کردند غنائم را می آوردند، بعد می دیدند مثلاً یک شتر یا اسب در بیابان مانده از غنائم گم شده بود، نیاوردند، بعد از تقسیم بین سه هزار نفر این شتر پیدا می شد. خب این را چه کارش بکنند، باز بین سه هزار نفر تقسیم بکنند. این را هم می دادند به حاکم. هر چه که کم و زیاد می آمد به جناب حاکم. مثل آن تقسیم گربه به قول فارسی ها... این را هم می دادند به حاکم.

و حکمک و النشیطة و الفضول، گاهی اوقات هم که سه هزار تقسیم می کردند، مثلاً یک تخته پتو زیاد می آمد، پنج تا پتو که قابل تقسیم به پنج هزار نبود، به سه هزار نبود، این را اصطلاحاً فضول می گفتند. چیز زیادی که قابل تقسیم به عدد رزمنده ها نبود. این را هم می دادند به حاکم.

پس مجموعاً پنج عنوان بود که اینها داده می شد به حاکم از غنائم. بقیه اش هم تقسیم می شد.

لک المربع منها و الصفايا، و حکمک و النشیطة و الفضول. روشن تا اینجا؟ مطالب روشن.

در تاریخ مغازی واقدی، این مغازی واقدی تمام سرایا و غزوات پیغمبر (ص) را نوشته، یک امتیاز دارد، در تمام اینها تقریباً حالا من سریات شبهه دارم نباشد، شبهه دارم، مقدار غنائم را هم نوشته است. مثلاً غزوه فلان که رفتند این قدر غنیمت بود. مثلاً غزوه بدر صد هزار درهم غنیمت بود. خیلی مبلغ بود. انصافاً مبلغ سنگینی بود. دقت می کنید؟

در غزوات پیغمبر (ص)، کتاب المغازی مال واقدی، البته واقدی خودش پیش اهل سنت ضعیف است. به هر حال کتاب مشهوری است. حالا مصدري شده و الا به لحاظ فنی مشکل دارد. در آنجا در غزوات به اصطلاح غنائم را نوشته است که این غزوه این قدر، این یکی این قدر. نوشته شده است. دقت می فرمایید؟

در آنجا نقل می کند سال دوم هجرت خوب دقت کنید، در ماه شعبان پیغمبر (ص) کسی را می فرستند به عنوان سریه، سریه چیزهایی که می فرستند که یک به اصطلاح جولانی می داد و یک چند تا را می کشت و یک مالی را می گرفت و روی مناطق معین، اصطلاحاً که خود رسول الله (ص) نبوده. شخص می گوید که من را فرستادند آن وقت می گوید من در آنجا سیصد و چهل و پنجاه تا گوسفند گیرم آمد، یک چیزی نوشته حالا من یادم رفته، به نظرم سیصد و خرده ای گوسفند دارد و اینها، می گوید آوردم و ما مربع را به حاکم می دادیم. خودش نوشته آنجا. من خودم خمس را برای رسول الله (ص) بردم. خمس آن غنائمی که با خودم آوردم، یک پنجمش بیست درصد را بردم برای رسول الله (ص). در مغازی واقدی این جور نقل می کند. این در کی؟ در ماه شعبان. سوره انفال در ماه رمضان در بعد از قضیه بدر است. اذا التقى الجمعان مال بدر است. یستلونک عن الانفال، و اهل سنت هم معتقدند متأسفانه در بعضی از کتب ما هم آمده با جلالت شأن ایشان تعجب است که گفتند انفال مراد غنائم است اصلاً. یستلونک عن الانفال یعنی غنائم. و لذا خداوند متعال ابتداءً غنائم را لله و للرسول، اصلاً تخمیس نه، کل غنائم لله و للرسول، این آیه اول.

آیه چهل یا چهل و یک سوره انفال، (و اعلموا انما غنمتم) آن تخمیس است. تخمیس در همین سوره است. یا آیه چهل است یا چهل و یک حالا من عدد آیه مبارکه در ذهنم نیست.

س: چهل و یک

ج: چهل و یک

در آیه چهل و یک آخر ذیل آیه را نگاه کنید نه اول آیه. شماره از آخر آیه نگاه کنید.

س: آخرش چهل و یک

ج: آخرش چهل و یک است بله. اولش چهل آخرش چهل و یک. عرض کنم که در آن سوره مبارکه این آمد. لکن این درست نیست. در روایات ما انفال از غنائم اصلا کلا جدا شده، اشتباه است این مطلب. حالا به هر حال چون نمی‌خواهم وارد بحث فنی انفال و غنائم بشوم، نمی‌خواهم فعلا وارد این قسمت بشوم.

در اینجا دارد که این شخص دارد که من این کار را کردم بعد آیه نازل شد، بر وفق همین کار. و خمس را در غنائم قرار داد. دقت کردید؟ البته در عبارات مغازی و حتی بعضی دیگرشان هم دیدم، ظاهرش این است که پیغمبر (ص) بدر را تخمیس نکردند. اما در ذهن من بود، بعد هم من مراجعه کردم، دو مرتبه سه مرتبه چند بار حالا اگر آقایان نگاه کردند، در کتب اهل سنت دیدم که خمس را هم تخمیس کردند بدر را. لذا پیغمبر اکرم (ص) بیست هزار درهم را خودشان برداشتند. کلش صد هزار درهم بود غنائم بدر. آنها دارند جنگهای بعدی و سرایای بعدی تخمیس کردند. مال خود بدر تخمیس نشد، خود غزوه بدر تخمیس نشد، لکن آن که در ذهن من است، خود غزوه بدر هم تخمیس شد، به هر حال یا بدر یا بعد از بدر، این تخمیس آمد که عرض کردیم، این اگر ما این ترکیب اجتماعی را در نظر بگیریم کاملا مصرف خمس واضح است دیگر. نمی‌شود گفت مجهول المالک فردا توضیحش را می‌دهیم انشاء الله.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين